

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: رایبر شیا
برگردان: مازیار حداد
۲۷ دسمبر ۲۰۲۳

غزه و تعمیق شکاف بین کمونیسم و چپ در امریکا

من به چپگرانی به عنوان یک منبع خاص ایدئولوژیک این جریان اشاره می کنم، چیزی که ما امروز "چپگرانی" می نامیم طراحی شده تا ماهیتی جزیره ای به خود بگیرد. از هنگامی که مکتب فرانکفورت در امریکا مارکسیسم را با تنوری های آکادمیک هویت یابی جایگزین کرد که در آن منافع پرولترهای مختلف بسته به پیشینه آنها در تقابل با یک دیگر نشان داده می شود، شکستن جنبش کارگری برای نخبگان آسان تر می شود. یا ترجیحاً کاری کنند که خود جنبش به معنای جدی وجود نداشته باشد زیرا "مارکسیسم" با رهبرانی نمایندگی می شود که فقط می خواهند در میان هواداران سیاسی چپها نفوذ خود را گسترش دهند.

یادداشت سردبیر:

ارتعاشات انفجاری که در ۷ اکتوبر در باریکه غزه، این نقطه کوچک در خاورمیانه، واقع شد، به لرزه‌های سنگین در جوامع مختلف در تمام جهان منجر شد که امروز فقط بخشی از آن‌ها قابل رؤیت اند. به جرأت می‌توان گفت که اصلی‌ترین بخش این لرزه‌ها هنوز زیر پوست وقایع سطحی پنهان مانده‌اند و در هفته‌ها و ماه‌های آینده بیشتر و بیشتر بروز خود را نشان خواهند داد. پیشتر و در بیانیه «غزه گره‌گاه خونین سیادت نظم سرمایه‌داری» گفتیم که علت این تأثیر عمیق وقایع غزه بر تحولات جهانی را نه در خود غزه، بلکه در این واقعیت باید جست که هیچ معضلی در جهان معاصر به اندازه مسأله فلسطین بازتاب تمام تناقضات نظم مسلط بر آرایش جهانی در دوران پس از جنگ دوم جهانی تاکنون نبوده و نیست. حتی به مراتب بیش از دنباس و اوکراین که در آن می‌شد و می‌شود امتداد جدال بین اردوگاه امپریالیسم سرمایه‌داری غربی و بلوک سوسیالیستی حول شوروی را در پرتوی جدید و بر متنی تازه دنبال نمود. فلسطین اما سازش پوسیده‌ای را نیز به مصاف می‌طلبد که بین همان اردوگاه امپریالیستی و آن بلوک سوسیالیستی به وقوع پیوسته و موجود ناقص الخلقه اسرائیل را برای جهان به ارمغان آورده بود. بیهوده نیست که همان موجود ناقص الخلقه دیروز و هیولای امروز تبدیل به آئینه‌ای در مقابل کل بشریت شده و به چنین تکانهائی در سرتاسر جهان منجر می‌شود. گوئی غزه با قربانیان انبوهش و با مقاومت حیرت انگیز و قابل ستایشش اکنون به محل جراحی آن موجود ناقص الخلقه و نجات پیکره بشریت از نکبت آن تبدیل شده است. و دقیقاً به همین دلیل هم هست که در امریکا، به عنوان نیروی اصلی حافظ نظم سرکوبگرانه پسا جنگ جهانی و اصلی‌ترین عنصر ارتجاع بین‌المللی، نبرد فلسطین به طور

بلاواسطه ای با جدال طبقاتی در داخل امریکا پیوند خورده و در امتداد نبرد اوکراین به تشدید تضادهای طبقاتی منجر می شود. یادداشت رایتر شیاً نشان می دهد که امروز این تشدید تضادها می رود تا به تکوین این آگاهی منجر گردد که جدال بین یک چپ اصیل و یک چپ دروغین نیست. این جدالی بین چپ و کمونیسم است که سر باز می کند. مطلب رایتر شیاً تأییدی است بر ارزیابی دیرینه ما در بیانیه **کمونیسم و چپ: در ضرورت یک بازبینی پایه ئی**. تحلیل شیاً به عنوان یک کمونیست جوان الزاماً با تحلیل ما یکسان نیست. اما جهت و سمت و سوی استدلالها و نتایج عملی منطقی آنها نشان می دهند که این روند اکنون نسبت به چند سال گذشته با شفافیت بیشتر و درجه بالاتری از آگاهی سیاسی و ایدئولوژیک پیش می رود. دیگر فقط تأکید بر منافع طبقاتی توده های وسیع دو طیف بزرگ «چپ» و «راست» نیست که وجه تمایز این جریان انتقادی نوپای کمونیستی و چپ را تشکیل می دهد. اکنون این جریان انتقادی نوپا می رود تا مبانی ایدئولوژیک چپ را نیز مورد حمله قرار دهد. شیاً در این حمله هنوز از بیان فلسفی یاری می گیرد. اما این کوچکترین مسأله پیش روی کمونیسم است. کار تقابل با چپ و رهاکردن کمونیسم از سیطره آن اکنون می رود که در سطح جهانی نیز به یک پروژۀ واحد تبدیل شود. جهان پالایش می یابد و در ایران نیز این پالایش بیان خود را خواهد یافت.

خونهای کودکان و ضجه های مادران غزه چه قدرتی را در جهان آزاد کرده اند.

غزه و تعمیق شکاف بین کمونیسم و چپ در امریکا

طبقه نخبگان حاکم بر ما قصد دارند کاری کنند این قیام فروکش کند و برای این کار به "چی" نیاز دارند که در خصوصیت نسبت به مردم با آنها شریک باشد. این اولین حلقه از مجموعه اقدامات ضد شورش است که جنبش عدالت خواهی در ایالات متحده نیاز دارد که بر آن غلبه کند.

ما امروز تنها در تظاهرات حمایت از فلسطین شاهد پتانسیل انقلابی مردم نیستیم، بلکه همچنین تغییر جهت افکار عمومی به ضد "اسرائیل" - نه فقط در میان افراد چپ بلکه حتی در بین مردمی را که پایگاه MAGA (دوباره امریکا را مقتدر کنید/ make America great again) دارند- مشاهده می کنیم. اکثریت در هر دو گروه جمعیتی مخالف نسل کشی در غزه هستند. [امری] که نمایانگر گسترش بیشتر آگاهی ضد امپریالیستی است که در خلال نبرد اوکراین شاهد آن بودیم. تا پایان تابستان امسال، افزون بر نصف مردم کشور، دیگر خواهان کمک بیشتر به اوکراین نبودند و چند هفته پیش از هفتم اکتوبر، مردم به دلیل تجلیل کانادا از یک جنگجوی نازی اوکراینی جنگ جهانی دوم، خشمگین شدند. مدتی است که مردم در مرکز امپراتوری، با شروع تخریب مهندسی شده سنتزدهای زندگی آنان و جنگهای بی پایان بعد از یازدهم سپتمبر توسط نخبگان، با اهداف ضد امپریالیستی سازگارتر شده اند. اعتراضات کنونی در حمایت از فلسطین به این دلیل از اهمیت بالایی برخوردارند که آمادگی مردم برای پیوستن به مبارزه علیه فجایع جهانی دولتشان را نشان می دهند.

در موقعیتی نظیر این، جایی که محبوبیت دیدگاههای پرو امپریالیستی اشرافیت کارگری همزمان با کوچک شدن خود این اشرافیت کارگری کاهش یافته است، طبقه حاکمه به نوع دیگری از اقدامات ضد شورش داخلی با آنچه پیشتر از آن استفاده می کرد، احتیاج دارد. باید تمام تلاش خود را به کار گیرد تا از سناریویی که در آن یک معادل مدرن حزب پلنگ سیاه Black Panther Party پدیدار شده و جنبش کمونیستی کشور توان گذشته را بازیابد، جلوگیری کند. زیرا اگر چنین نیروی توانمند انقلابی تحت شرایطی که مردم نسبت به سوسیالیسم متمایل تر شده اند پدید بیاید، مبارزه طبقاتی به

شکلی تشدید خواهد شد که تا کنون در این کشور سابقه نداشته است و دولت مجبور خواهد شد شکل مستقیم تری از جنگ علیه مردم خودش را به کار گیرد که این پیروزی انقلاب را بیش از پیش ممکن خواهد کرد. زیرا که سرکوب (اقدام ضد شورش) زمانی که قادر نباشد پنهانی عمل کند و ناچار به به کارگیری حمله دولت به مردمش باشد، هرگز در موقعیت خوبی نیست.

بنابراین دشمنان طبقاتی ما سعی خواهند کرد که پویه کنونی را حفظ کنند. پویه ای که در آن تمرکز ستراتیژی ضد شورش دولت، نه بر بمباران محله ها بلکه بر تخریب تلاش های اصیل انقلابی توسط دسته جات مخالف (counter bands) است. دسته جات مخالف گروه هائی هستند که دولت به منظور منحرف کردن نارضایتی به سوی مخالفت کنترل شده ایجاد می کند، که در آنجا آنها را که این دسته جات گمراه می کنند به سمت حمله به منابع اصلی جدال سوق داده می شوند.

در دوران کنونی، زمانی که مردم امریکا به شدت از تروریستهای ارتجاعی منزجر هستند، از لحاظ ستراتیژیک مفیدترین دسته جات سرکوب شبه نظامیان دست راستی نیستند بلکه گروه هائی در "چپ" هستند که یا بشدت خشونت طلب هستند و حاضرند به طور فزینگی به آنتی امپریالیستها آسیب بزنند، یا خیلی ساده می توانند به عنوان عوامل پاسداری از فضای لیبرال در درون جنبش عمل کنند. و این سلاح های چپگرای طبقه حاکم قادرند با تمسک به همان ایدئولوژی ضدمردمی که طبقه حاکمه اشاعه می دهد برای فعالیتهای خود حامیانی بیابند. هدف آنها پرورش رادیکالهائی است که توده ها را اساساً ارتجاعی قلمداد کنند، فارغ از این که چه میزان شاهد و مدرک مبنی بر اشتباه بودن آن پیدا کنیم. و این کار را از طریق اشاعه خردگریزی فلسفی، ایدئولوژی اصلی نخبگان، انجام می دهند.

همانطور که جورج لوکاج مارکسیست مشاهده می کند، این ایدئولوژی ساخته شد تا به مدافعان سرمایه داری اجازه دهد در نقطه ای خاص از تاریخ هنگامی که سرمایه داری خصوصیت اولیه انقلابی اش را از دست داده بود و نیاز بود که بقایش را توجیه کند، واقعیت مادی را پنهان کنند:

جدال علم و فلسفه بورژوایی به طور فزاینده ای به ضد دشمن جدید یعنی سوسیالیسم نشانه رفت. فلسفه بورژوایی زمانی که در حال عروج بود نظام مطلقه فنودالی را به نبرد فراخوانده بود؛ تبیین این تقابل به تعارضات بر سر اهداف منجر شد در حالی که اکنون دشمن اصلی جهان بینی پروولتری بود. این به یکباره موضوع و شیوه بیان همه و هر یک از فلسفه های ارتجاعی را تغییر داد. هنگامی که جامعه بورژوایی یک نیروی در حال رشد بود، فلسفه ارتجاعی از سلطه مطلقه فنودالی و در نتیجه از بقایای فنودالی، از بازگردانی [نظم پیشین] دفاع می کرد. همانطور که اشاره شد موضع ویژه شوپنهاور ریشه در این واقعیت دارد که او اولین کسی بود که یک جهان بینی آشکارا بورژوا-ارتجاعی را اظهار کرد. اما در عین حال هم تراز شلینگ مرتجع فنودالی باقی ماند، تاجانی که هر دو دشمن اصلی شان را گرایشات مترقی فلسفه بورژوایی یعنی ماتریالیسم و روش دیالکتیکی قلمداد می کردند.

راهی که نخبگان موفق شدند از آن طریق این دیدگاه ضد ماتریالیستی را در فضای فعالان امروزی به یک دیدگاه مسلط تبدیل کنند عادی سازی یک بیان بدبینانه از چپگرایی بود؛ با متقاعد کردن بسیاری از کمونیستهای مدرن امریکائی به این که آنها به شکل درمان ناپذیری در مبارزه با کسانی هستند که یا در طیف چپ لیبرال نیستند و یا به دنبال گسترش جنبش به ورای آن طیف جمعیتی هستند.

به وسیله عادی سازی یک بیان بدبینانه از چپگرایی است که اکنون نخبگان این دیدگاه ضد ماتریالیستی را به یک تفکر غالب در فضاها کنشگرانه امروز ترجمه کرده اند؛ [آنها موفق شدند] بسیاری از کمونیستهای مدرن امریکائی را به این متقاعد کنند که آنها به شکل درمان ناپذیری در مبارزه با کسانی قرار دارند که یا به طیف چپ لیبرال تعلق ندارند و

یا به دنبال گسترش جنبش به ورای آن طیف جمعیتی هستند. خرد‌گریزی فلسفی می‌گوید که حقیقت عینی وجود ندارد، چیزی که برای ذهنیت ضد توده‌ئی، فرد باید به آن باور داشته باشد. زیرا علی‌الخصوص اکنون بعد از قهرمانی که مردم در این چند ماه اخیر از خود به نمایش گذاشتند، باید ماتریالیسم را اساساً رد کرد تا بتوان چنین خصومتی نسبت به توده‌ها داشت.

احساساتی که عنصر غالب چپ آمریکا را وادار کرده که به ائتلاف "خشم علیه ماشین جنگی" **Rage Against the War Machine** حمله کنند و سپس همبستگی با جنبش Uhuru (جنبش سوسیالیستی و انترناسیونالیستی افریقایی در آمریکا) را رد کنند، بر این ایده استوار است که تنها آنهایی که در بخشهای تأیید شده "چپ" هستند، قابل احترامند. اما این [دو سازمان به عنوان] منابع اصیل سازماندهی ضد امپریالیستی به دنبال گسترش جنبش فراتر از این باشگاه اختصاصی هستند و به همین دلیل است که حامیان این ذهنیت ضد مردمی به آنها به عنوان تهدید نگاه می‌کنند.

پیش از تحولات اخیر در اوکراین و اسرائیل، این رویکردها از قبل در بین کمونیستهای قرن بیست و یکمی آمریکایی [امری] عادی شده بود. آنها بسادگی همان چیزی هستند که یک فرد سرخورده در شرایطی که جنبش‌های کارگری قابل توجهی برای دهه‌ها وجود نداشته و توده‌ها از یک رهبری لازم برای شکل دادن به یک جنبش پایدار محروم مانده‌اند، تمایل به پذیرش آن پیدا می‌کند. بدون راههای کافی برای پیشبرد مبارزه، واکنش معمول رادیکالهای در حال رشد که از جهت‌گیری چپ می‌آیند، اتخاذ بدبینی و سرزنش مردم برای ایستائی مبارزه است.

من به چپگرایی به عنوان یک منبع خاص ایدئولوژیک این جریان اشاره می‌کنم، چیزی که ما امروز "چپگرایی" می‌نامیم طراحی شده تا ماهیتی جزیره‌ئی به خود بگیرد. از هنگامی که مکتب فرانکفورت در آمریکا مارکسیسم را با تئوری‌های آکادمیک هویت‌یابی جایگزین کرد که در آن منافع پروولترهای مختلف بسته به پیشینه آنها در تقابل با یک دیگر نشان داده می‌شود، شکستن جنبش کارگری برای نخبگان آسان تر می‌شود. یا ترجیحاً کاری کنند که خود جنبش به معنای جدی وجود نداشته باشد زیرا "مارکسیسم" با رهبرانی نمایندگی می‌شود که فقط می‌خواهند در میان هواداران سیاسی چپها نفوذ خود را گسترش دهند. کاری که این رهبران انجام می‌دهند این است که به حس بیگانگی از جامعه که چپها معمولاً احساس می‌کنند متوسل شده و تمایلشان برای بی‌اعتمادی تعصب‌آمیز نسبت به هر کسی که نظریه‌های انتقادی آنها را قبول نمی‌کند، پرورش می‌دهند.

از اینجاست که این اعتقاد جزئی نشأت می‌گیرد که محافظه‌کاران مدرن آمریکایی و لیبرترین‌ها همگی فاشیست هستند: احساس وابستگی به جرگه چپ، جایی که این جرگه تنها فضائی است که امن تلقی می‌شود. در نتیجه آنهایی که خارج از این جرگه قرار دارند باید از دریچه لنز پارانوئید نگریده شوند حتی وقتی که نشان داده‌اند که خواستار کمک به آرمان ضد امپریالیستی هستند. دشمنان طبقاتی ما نیاز دارند ما باور کنیم که توده‌های آمریکایی اساساً قادر نیستند که در آگاهی انقلابی خود بپای خیزند؛ یا حداقل تنها بخشهایی از توده‌ها در "چپ" قادر به انجام این کار هستند. و آنها چنین باورهایی را به چیزی تبدیل کرده‌اند که اساساً طرز تفکر و عمل سازمانهای مستقر کمونیستی آمریکا را هدایت می‌کند.

به دلیل این مهاجرت کمونیسم از درون توده‌ها به سمت گوشه رادیکالیسم خرده بورژائی، تازه واردان به سوسیالیسم معمولاً دچار سوختگی می‌شوند [از دست می‌روند]. به آنها انواع ابزارهایی داده نمی‌شود که کمونیسم آمریکایی قبل از همکاری با لیبرالیسم به آنها می‌داد؛ بنابراین هیچ پیشرفتی نمی‌بینند. طبیعتاً یک محیط سازماندهی شبیه این در دستاوردش کوچک می‌ماند و به چرخه‌ای از ناکامی دچار می‌شود. و البته همیشه عناصری از افرادی وجود دارد که به کمک به اهداف باند‌های مخالف (counter bands) متعهدند. زیرا خلاف افراد جدی که در نهایت از کمک به پروژه

های دنباله رو لیبرال دلسرد می شوند، این بازیگران در انگیزه های خود خبیثند (cynical) و خوشحال می شوند برای برنده شدن در این بازی درگیر هر نوع تاکتیک متقلبانانه شوند.

باید مراقب آن بازیگران درون فضاهاى مارکسیستی بود که درباره کسانى دروغ می گویند که انحصار سازماندهی گروه های دنباله رو لیبرال را تهدید می کنند. آنها منافع شخصی خود را بالاتر از منافع مبارزه قرار می دهند و کارهایی نظیر تلاشهایی برای خرابکاری در امر حفاظت از سازماندهی ضد جنگ در برابر سرکوب دولت انجام می دهند. کسانی که لفاظی خود را از دموکراتها الگوبرداری می کنند و به هر کسی که خارج از پارامترهای "چپ" مستقر در مبارزه شرکت می کند، بهتان می زنند. این عوامل اولین مرحله [سرکوب] ضد شورش را نمایندگی می کنند، مرحله ای که دولت با استفاده از دسته جات مخالف خود برای منصرف کردن رادیکالهای در حال رشد از حمایت از ساخت یک جنبش ضدامپریالیستی اصیل استفاده می کند. ما در پروسه غلبه بر این مانع هستیم؛ پس از این موانعی که با آن مواجه می شویم به تدریج سبعمانه تر می شوند، اما آنها همچنین نشانی از آن نیز هستند که ما به پیروزی نزدیکتر می شویم.

راینر شیآ

۲۰ دسمبر ۲۰۲۳

https://rainershea.substack.com/p/our-ruling-elites-aim-to-make-this?utm_source=profile&utm_medium=reader2